رساله معروفه بدیوان مظالم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین فی التتمیم وله الحمد علی
افضاله العمیم والصلوة علی نبیه المبعوث لرفع معالم الدین القویم
ودفع مظالم الجهل الذمیم وعلی آله وصحبه المقتفین لآثاره الکریم
السالکین لصراطه المستقیم وبعد این بعضی مسائل است متعلق
بدیوان مظالم که از کتب معتبره مثل احکام سلطانی که اقضی القضاة
امام ابو الحسن ماوردی که امام عصر خود بوده تصنیف کرده و
معتبران ائمه اعتبار نموده اند وعمل بان کرده و از دیگر کتب و تلو عد
استنباط نموده اید که والیان احکام که ولاة اهل اسلام اند
مطالعه نمایند و بان عمل کنند تا مستحق ذکر جمیل در دنیا واجر جزیل
در عقبی گردند و بوسیله ایشان حقوق مسلمانان ضایع نگردد و نظام
مصالح بندگان حضرت تعالی اختلال نیابد و اولا این مسایل بعرض
حضرت سلطنت شعار مکرمت دثار خلف الملوك الکبار و السلاطین ظر
[illegible] الاعتبار ملاذ البرایا من الفتن والهلك نظام السلطنة
والدولة والدین [illegible] الملك ایده الله تعالی تاسد الدین قوته
لنظم مصالح المسلمین میکرم [illegible] درین ایام [illegible] از وطن
مالوف ومسکن معروف دور افتاده در خطه [illegible] افتقار

دامن انکسار کشیده اتفاق تلفیق آن افتاد انشاء الله تعالی بمطالعه
آن و عمل بران موفق شوند تا سبب رضاء باری و رفاهیت و رستگاری
باشد والله المستعان وعلیه التکلان ∴ نموده میشود که نظر
در مظالم عبارتست از یاری دادن مظلومان و دفع تعدی ظالمان لمان
پس حاکم دیوان مظالم باید که سیاست و مهابت او بیش از قضاة
باشد بلکه باقتداری بزرگ و هیبتی عظیم و نفاذ حکم و ورع تمام
باشد مثل سلطان یا امیر یا وزیر یا کسی که اهلیت این امور
داشته باشد تا مردم از مهابت و جلالت او ترسان باشند و
از تزویر و دروغ و حیله اجتناب نمایند تا حق ظاهر شود و مهمات
مسلمانان معوق نماند چه قاضی با دوافع شرعیه که صورت
شروع داشته باشد و بحقیقت تزویر بود میباید شنید و
بدین سبب حقوق مردم در عقده تسویف و تعطیل می افتد
صاحب دیوان مظالم بحسب رای سدید و حدس صایب میتواند
که بعضی از این امور مسموع ندارد و حکم نماید چنانچه مفصلا
معلوم خواهد شد و دیگر آنکه مهابت [illegible] صاحب دیوان
مظالم مانعست از آنکه حیله و تزویر حقوق را اخفا کنند و
بتوجه حاکم عادل صاحب دیوان مظالم بی تعلل و تاخیر حق ظاهر
میشود و اموری که [illegible] محاکم چند سال معوق مانده باشد چون مجلس
حاکم دیوان [illegible] متوجه شود فیصل می یابد و حق ظاهر میشود

پس اگر سلطان خود متوجه حکم دیوان مظالم نشود و کسی جهت
این خبر نکند مقصر باشد در حق رعایا و حضرت رسالت پناه
مصطفوی علیه افضل الصلوات والتحیات بنفس نفیس خود
نظر در مظالم فرموده و بطریق دیوان مظالم حکم کرده میان
زبیر بن العوام و یکی از انصار که میان ایشان در شرب آب
مناقشه بود و بستان زبیر بالاتر بود حضرت فرمود اسق
یا زبیر ثم الانصاری یعنی اول تو که زبیری آب ده بستان خود
را بعد از آن انصاری آب دهد پس انصاری گفت لان ابن عمتک
یعنی از جهت آنکه او پسر عمه تست پس حضرت غضب فرمود
و گفت ای زبیر آب را ها کن تا از زمانی که بهر دو کعب رسد بعد از آن
رها کن و قبل از آن منقولست که سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام حکم فرمود میان دو زن که دعوی فرزندی
طفلی میکردند و هر یک میگفتند که فرزند منست و سلیمان
تحقیق حال را بدین وجه فرمود که گفت فرزند را بدو پاره کنم
و هر یک را پاره بدهم آنکس که اجنبی بود اضطرابی ننمود و آنکس
که فی الواقع مادر بود اضطراب بسیار کرد و گفت که از آن او باشد
و قصه یوسف علیه السلام که زلیخا نسبت باو میکرد که قصد او
کرده و حال آنکه امر بر عکس بود که زلیخا قصد یوسف نموده بود
و بدین وجه فیصل نمودند که دیدند که پیراهن یوسف از پیش

دریده

دریده یا از قفا و چون دیدند که از قفا دریده معلوم کردند که
زلیخا خلاف واقع میگوید و یوسف صادقست چنانچه در قرآن
مجید مذکورست ازین قبیلست که بقرینه حکم شده و هیچ یک
از خلفا نظر در دیوان مظالم نکرده آنچه در زمان ایشان
بی انصافی غالب نبود و بحکم قضا مخالفت مرتفع میشد بعد از آن
چون تزویر و زور و تغلب و تطاول در میان مردم ظاهر شد
عبد الملک مروان روزی تعیین کرد برای نظر در حال متظلمان
و چون او را در مسئله اشکالی میشد از قاضی ابو ادریس ازدی
که مفتی آن زمان بود استفسار میکرد و چون جور حکام و
متغلبان و تزویر مردم زیاده شد و احتیاج بزیادتی توجه بود
عمر بن عبد العزیز بنفس خود بنظر در مظالم مشغول شد و مظالم
بنی امیه باز میداد و در این امر با ایشان سخت گیری میکرد تا
بحدی که با او گفتند که میترسیم که عاقبت ازین رد خللی وا قع
شود در جواب گفت هر روزی که از آن بترسم کمتر از روز قیامت
خواهد بود پس از خلفاء بنی عباس مهدی و هرون الرشید
پس مامون بنفس خود بدیوان مظالم مشغول میشدند و منقولست
که مامون روز یکشنبه در دیوان مظالم می نشست و امام فخر
الدین رازی در مناقب امام شافعی میگوید که هرون الرشید
کتاب محمد بن حسن شیبانی فی المظالم دیوان مظالم ساخته بود

و ابو یوسف که هم شاگرد ابو حنیفه بود قاضی ساخته بود و در
آخر خلفاء عباسی مهتدی نیز بولایت دیوان مظالم مشغول
میشد و قیل انهما ملوک عجم ایشان بودند که این قواعد عدل
و سلطنت نهادند نشستندی و درین باب اهتمام تمام بجا آوردندی
و در جاهلیت قریش نیز همین طریق پیش گرفتند چنانچه عباس
و ابو سفیان و رؤساء قریش در مکه سوگند یاد کردند و عهد
بستند که بردفع مظالم مشغول شوند و نگذارند که هیچکس بر کسی
ظلم کند و حضرت رسالت پناه علیه افضل صلوات الله در آن
وقت بیست و پنج ساله بود و با ایشان بود در خانه عبد الله بن
جدعان و بعد از نبوت فرمود ما یزیده الاسلام الا شدة یعنی
زیاده نمیکند دین اسلام مر این امر را الا سختی و محکمی یعنی دین اسلام
ناسخ آن نیست بلکه آنرا محکمتر میسازد و باید که سلطان
یک روز برای نظر درین دیوان معین کرده اند و اگر سلطان
رجوع ولایت دیوان مظالم ببعضی دیگر کرده باشد باید که همه
روزه این امر اقدام نماید و پادشاه عدالت پناه المؤید من عند
الله المؤید بالتقوی و العدل و الاحسان السلطان بن السلطان بن
السلطان ابو النصر حسن بیک بهادر خان انار الله برهانه
درین باب اعتنا و اهتمام تمام داشتند و ارکان دولت او که
بایالت ممالک موسوم میشدند همین طریقه مسلوک میداشتند.

وان

عمل این دو قول را دو روز دیوان بزه مسکین نام نهاده اند و در هفته
دو روز برای این مهم می نشستند والحق با آن حضرت و اخلاق
اشرافانه و تخصیص پادشاه نوردلت جاه انجم سپاه یعقوب سلطان
خان اعلی الله فرادیس الجنان در میان بودند زمانه نورانی
بود و کافه عباد الله و بلاد الله همه در مهد امن و امان بودند
و میامن و برکات در حرکت و سکون ظاهر بود امید که میامن
اصحاب قلوب رفاهیتی در میان مسلمانان ظاهر شود و از بن
ظلم و بلا و ضیق و غلا خلاصی یابند ان شاء الله تعالی و همانا
این معنی که عادت اسلاف اشراف سلاطین کان از قدیم الایام
تا این زمان مستمر شده که در یک هفته دو روز در بارگاه مجمع
میشوند و افاضل و وزرا و حجاب خود را در آن مجمع حاضر میکنند
ازین قبیل بوده و جناب حضرت ایشان در روز یکشنبه که
اول دیوان ایشانست موافق آنست که مامون خلیفه تعیین
کرده بود و در آن روز فصل قضایاء دیوان مظالم میکردند پس
باید که در آن مجلس بمقتضای احکام سلطانی عمل فرمایند و تفتیش
تفلیس خود بقدر معاملات و مهمات مردم برسند و اگر پروای آن
دخل ندهند که قضای تعالی از ایشان سوال خواهد کرد مگر آنکه
حواله بدیگری کرده باشند اگر چه ازیشان ساقط نمیشود
و اگر ظلمی در امری واقع شود این خطاب با ایشان خواهد بود

بادا می السو شربت اللبن واکلت اللحم ولم تجبر الکسر بایکه
سهل الحجاب باشد یعنی ارباب تظلم را با او راه باشد و مجلس
او جامع میان اعوان و قضاة و حکام و فقها و دبیران و گواهان
و جمعی که اهل خبرت باشند حاضر باشند و نظر در دیوان
مظالم مشتمل است بر ده قسم اول نظر در تعدی حاکمان بر
رعیت پس باید که متفحص از احوال حکام باشد تا اگر ضعیف
باشند قوت دهد و اگر ظالم باشند منع کند یا بدل کند عمر
بن عبد العزیز در اول خلافت خطبه کرد و در آن گفت وصیت
میکنم شما را به پرهیزکاری خدای تعالی که غیر از آن فایده ندارد
بد رحم نمیکند خدای تعالی الا بر اهل آن و بخدای سوگند که
اگر نه سنتی حق بودی که آن را میرانیده اند ملوک من آن را زنده کردم
و سنتی چند باطل که زنده کرده اند بودی من آن را میرانیدمی
نخواستمی که قدر یک فواق شتر زنده بودمی آخرت خود را باصلاح
او دنیای شما باصلاح آید دوم نظر در جور عاملان در
تحصیل اموال اگر زیادتی حق گرفته باشند باز گردانند و اگر تسلیم بیت
المال کرده باشند از آنجا باز دهد سوم نظر در محاسبات
اهل دیوان که معاملات ایشان در داد و ستد معلوم کند و در
این قسم احتیاج بآن نیست که کسی از حاکم دیوان مظالم طلب کند
بلکه می باید که خود بی طلب غیر بغور رسد چهارم نظر در تظلم

ارباب

ارباب وظایف و مواجب تا اگر عمال بر ایشان حیف کرده باشند
یا از وظایف ایشان کم کرده باشند اگر پیش عمال باشند از ایشان باز
ستانند و بمستحقان رسانند و اگر به بیت المال عاده باشند
از آنجا باز دهند بعضی از عاملان مامون خلیفه او را نوشتند
که لشکریان ظلم و غارت کرده اند مامون باو نوشت که اگر ترا
عدل بودی ایشان ظلم نتوانستندی کردن و اگر ترا قوت بودی
ایشان غارت نتوانستندی و او را عزل کرد پنجم نظر در
مغصوبات اگر در تصرف دیوان باشد و حاکم داند باز بارباب
آن رساند و اگر چه ایشان طلب نکنند و اگر حاکم نداند هرگاه
که خداوندان طلب کنند نظر در دفتر دیوان کنند اگر در آنجا
ثبت باشد که فلان ملک از فلان مالک گرفته اند بمجرد همین
باز بمالک رسانند و احتیاج بگواه نه و اگر در تصرف یکی بناشدهو
باشد بیکی از چهار چیز ازو باز توان گرفت یا اقرار صاحب ید
یا علم حاکم که خود داند که بغصب در تصرف اوست یا بینه
مدعی یا باستفاضه و شهرت زیرا که چون شهادت باستفاضت
جایز است حکم حاکم بطریق اولی که جایز باشد ششم نظر در
اوقاف اگر وقف عام باشد رعایت شرط واقف نماید
و بمقتضای آن عمل کند و درین صورت دیگر عاملان وقف
یا مکتوبی باقی که بر نفس حاکم صحت آن غالب باشد مثل [illegible]

سلاطین و حکام کافیست و اگر چه گواه نباشد و درین ماده
احتیاج بطلب کسی نیست و اگر وقف خاص باشد و مستحق آن
و مستحقان قومی معین باشند موقوف بر طلب و تظلم ایشان
باشد و بی طلب ایشان بر حاکم نظر در آن واجب نباشد مگر انکه
معلوم باشد که ایشان نمیدانند هفتم شنیدن حکمی که قاضی از
شنیدن آن عاجز باشد یا از جهت ضعف قاضی یا از جهت قوة
و تهور صاحب ید هشتم شنیدن حکمی که محتسب از شنیدن آن عاجز
باشد نهم رعایت عبادات ظاهره و شعایر دین چون جمعه
و عیدین و حج و غزا دهم نظر میان خصمان و متنازعان تا
حکم کند میان ایشان بوجه شرع و در چیزی چند که قاضی را آن
نیست و فرق میان نظر حاکم مظالم و نظر قضاة از ده وجهست
اول انکه میباید که شوکت و هیبت این حاکم بیش از قاضی باشد
تا تواند که آنچه قاضی از آن عاجز است یا او را شرع جای نیست بعمل
آورد دوم انکه نظر این حاکم فراختر است از نظر قضاة چنانچه
شرع او را چیزی چند جایز است که قاضی را جایز نیست مثلا
در صورتی که او را شکی باشد از صاحب ید استفسار کند که چگونه
باو رسیده تا حق و باطل آن معلوم شود سوم انکه میتواند که
خصمان را بترساند و بیم بسیار دهد و کشف اسرار و بینات
و امارات نماید تا حق ظاهر شود چهارم انکه چون ظلم از کسی

ظاهر شود او را تادیب و زجر بلیغ نماید پنجم انکه چون او را
شکی باشد با وجود انکه بینت را اقامت کرده باشند حکم موقوف
دارد تا وقتی که از قراین و امارات و استفسار از اهل خبرت
احوال نیکو تحقیق نماید و قاضی را در مثل این حال تاخیر حکم و
موقوف داشتن نمیرسد مگر برضا خصمان چنانچه اگر برضا
ایشان تاخیر کند آثم باشد ششم انکه او را میرسد که حواله
خصمان بمتوسطان کند تا میانه ایشان توسط کنند و قاضی را
نمیرسد الا گاهی که خصمان راضی باشند و اگر بی رضای
ایشان کند خصمان را میرسد که قبول نکنند و قاضی آثم باشد
هفتم انکه او را میرسد که گواهان را اسو کند هیچون او را
شکی باشد هشتم انکه او را میرسد که خصمان را بسیار ملازمت
فرماید تا زمانی که حقیقت حال ظاهر گردد نهم انکه او را
میرسد که گواهان را ~~میرسد که او را پیش خود~~ طلبد و استماع
شهادت ایشان کند و اگر چه دعوی محرر چنانکه در
محکمها معهود است نشده باشد بلکه عرض حال بحاکم کافی است
چنانچه او معلوم کند که مقصود چیست و تمامی را ابهام یک ازین
امور میرسد و چون مرافعه پیش حاکم دیوان مظالم برند اگر
قراین صدق مدعی باشد مثل انکه با او قباله مسجل باشد که گواهان
عدل صحت آن باشد گواهان را پیش خود طلبد یا مدعی

خود خواند و گواهی

علیه را تهدید و تخویف کند و اکر کواهان غایب باشند اول مدعی
علیه را بترساند باشد که بقوت هیبت و سیاست او مدعی
علیه اقرار نماید و از انکار باز آید و اکر نشود فرماید که
کواهان را حاضر کنند اکر بر ایشان مشقتی زیاده نباشد و فرماید
که مدعی علیه را بوکلا بسپارند و کفیل ازو بکیرند و اکر مصلحت
در زندان بند ملک را بسپارد تا حقیقت معلوم شود و اکر راه
کواهان کشاده نشود شاید که چنانچه مذهب امام مالکست
از مدعی علیه استفسار نماید که چکونه این ملک بدست
او آمد و تخویف و تهدید بسیار بحسب مصلحت وقت نماید
و اکر چه در مذهب شافعی و ابو حنیفه جایز نیست چه حاکم
مظالم را میرسد که بحسب مصلحت عمل بانچه جایز است نماید
و لازم نیست که اقتصار بر واجب کند بخلاف قاضی که او را
عمل بر جواز جایز نیست و نظر او مخصوص بواجبست و اکر
عمل بغیر مذهب امام خود کند اصح آنست که او را روا نیست بخلاف
حاکم مظالم که او را جایز است و اکر کواهان حاضر باشند و تزکیه
توقف داشته باشد باید که تفحص احوال ایشان نماید و اکر مستوره باشند
و معلوم الحال نباشند باید که تخویف مدعی علیه نماید و از
سبب ید باز پرسد و از همسایکان و نزدیکان و اهل خبرت
تحقیق نماید و اکر خط مدعی علیه باشد مطابق دعوی مدعی

و مدعی

و مدعی علیه معترف باشد که خط اوست بعضی علما الزام او
واجب داشته اند چنانچه مذهب مالکست و بعضی جایز نداشته
اند و گفته اند الخط لا ینطق و تحقیق آنست که اکر حاکم خط او
عیان نماید و الزام او کند این حکم منعقد باشد و اکر کوید این خط
منست و لیکن هنوز مال بمن نرسیده حواله بتوسط او
تخویف مناسب باشد و اکر کوید خط من نیست و امتحان کنند
و مشابه خط او باشد بعضی حکم بر او کنند و بعضی جایز ندارند
و لیکن محل تهدید و تخویف بلیغ باشد و اکر دفتر محاسبه مدعی
با مدعی علیه موافق دعوی باشد تهدید و تخویف بلیغ لازم آید و
اکر دفتر مدعی علیه باشد و معروف شود که خط اوست همان
حکم او دارد بلکه اعتماد و وثوق بر آن بیشتر باشد و اکر خط
دیکری باشد که معتمد او بوده و حقیقت آنکه بواسطه نا
بودن دیوان مظالم بسی حقوق مسلمانان ضایع میشود و اهل
تزویر استیلا بر حقوق و اموال مردم میکنند و چون حال را بر
قاضی عرض میکنند اولا عدولی که اکثر عین عوام اند در تحریر
دعوی می پیچند و کواه هست که مدتی در پی بیع آنکه میکویند
که دعوی محرر نیست و حیله و تزویر بسیار میکنند بتعویق
می افتد و بعد از آنکه از این مرتبه کذشت و کواه کذرانیدند در
صیغه شهادت می پیچند و بدینها و حیلهها اکیر میکنند و استفتا

میگفتند که این صیغه تمام نیست و مدتی مدید در تاخیر و تسویف
می انداختند و اگر ازین ورطه خلاص حاصل شد در تزکیه می پیچند
و مدتی مدید بآن مشغول اند و در عبارت گواهی تزکیه همان حیل
و تشنیع باید مذکور است و اگر ازین نیز خلاص شدند دست در
جرح میزنند و گواهان بر جرح میگذرانند و باز تزکیه
گواهان جرح و جرح جرح و همچنین الی حیث لا یقف خاتمه
کار میباشد که چون مرافعه مدتها در میان است و فیصل
نمی یابد میروشی که متقاضیان ملول و بیزار میشوند و اگر خود
قضیه دعوی جنایتی باشد مقصود مطلقا فوت میشود و این
مفاسد همه بسبب عدم توجه حاکم دیوان مظالم است چه اگر
حاکم عادل بغرض بطریق احکام دیوان مظالم عمل کند اکثر آنست
که بیک مجلس رفع خصومت میشود و حق ظاهر میگردد و این
فقیر بسیار ازین جنس مشاهده کرده که مدتی مرافعه در
محاکم معوق بوده و بیک لحظه که بعض حکام صاحب اهتمام
متوجه شده امر منقطع یافته و حق ظاهر شده زیرا که
فاسد نیست و اکثر مردم خوف خدای تعالی ندارند ولیکن از
حاکم صاحب سیاست میترسند و چون بدانند که او متوجه تحقیق
حالست تزویر و حیله کمتر میکنند و حق ظاهر میشود و در بعضی
کتب حنفیه مسطور است که عصام بن یوسف که یکی از ائمه

حنفیه

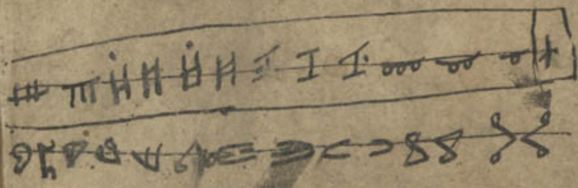
حنفیه بوده در مجلس بعضی حکام حاضر بود و شخصی آورده بودند و نسبت
دزدی باو کردند و او منکر شد امام مذکور حکم کرد که مدعی
گواه بیاورد و اگر او را گواه نباشد سوگند بر منکر باشد
که دزدی نکرده آن حاکم قبول نکرد و گفت [illegible] تمام کنم
تازیانه و عقابین بیاورید چون حاضر کردند و او را تازیانه
بزدند اقرار کرد و آنچه دزدیده بود تمام بیاورد و تسلیم مالک
نمود عصام مذکور منفعل شد و تعجب نمود و بنا بر آنکه
حق سبحانه و تعالی چون زمام مصالح [illegible] خود
در کف کفایت بعضی نهاده و ایشان را حاکم ایشان ساخت
از آنجا که کمال رحمت و عنایت اوست بحکم ارباب الدول ملهمون
حکام را با الهام خود مخصوص میدارد تا نظم مصالح از طایفه بر
دست و زبان ایشان جاری شود و از ایشان صورتهایی غریب
که از دیگری ظاهر نمیشود مشاهده میگردد امام شافعی فرموده
که سخن سلاطین را سهل منمایید که سخن ایشان از زبان دولت
صادر میشود و از جمله اینها این فقیر خود مشاهده کرده است
که در بعضی ولایات شر از جوقی واقع شده بود و این صورت
را نوشته بدست شخصی بعرض حاکم آنجا رسانیدند چون نظر
حاکم بر آن شخص افتاد و بعضی کلمات او استماع کرد در خاطر او
آمد که این شخص که این صورت بلو نموده قاتلست و این صورت

از و صادر شده بعد از آن تحقیق کردند و همچنان بود که حاکم تجسس
و تفحص کرده بود و همچنین در جوار این فقیر عورتی بود که
قرض میبردم دادی و زنی را با او چیزی ادنی بوده و با او گفته
که شخصی میخواهد که ترا بنکاح درآورد او جواب داد بخدمت زنان باشند
آنچه از حلی و البسه داشته پوشیده و شب بخانه آن زن رفته
و او مردی را انگیز نموده که او را بکشد و خود و دختری که داشته
اتفاق کرده آن عورت را بقتل آورده و کسی بر این معنی آن
مطلع نبود تا معلوم شد که در آن محله که آن زن میبوده مرده
را در چاهی انداخته اند چون تفحص نمودند ایشان منکر شدند بعد از آن
مادر و دختر را هر دو در زندان سپردیم و جدا جدا طلبیدیم و
استفساری چند کردیم تا معلوم شد که ایشان بشرکت مردی
این کار کرده اند آن مرد بعد از طلب انکار بجد میکرد بعد از آنکه او
را نحویت بتعذیب کردند بی آنکه تعلل آورند اقرار مفصل کرد چنانچه
هیچ قیدی از آنچه میبایست اهمال نکرد و بقصاص رسیدند دیگر
شخصی از ضابط کازرون بعضی ولایات شیراز رفته بوده و چنانچه
معهود این طایفه است بدریوزه و غیره چیزی چند حاصل کرده و
دو شخص را بکرایه گرفته که او را بعیسوی سوار کنند و بشیراز
رسانند بعد از آن چند روز گذشت و آن شخص پیدا نبود و چون
از مکاریان تفحص نمودند میگفتند که ما او را بسرحد امر رسانیدیم

و رها کردیم چه در آنجا مردم ساکن نیستند و شب هنگام بود و در آنجا
ماند و نمیدانیم که بکجا رفت چون ایشان را در مجلس حاکم حاضر کرد ند
بهمین طریقه تقریر مینمودند چون حکم رفت که ایشان را تعذیب
نمایند تا راست گویند یکی از ایشان که پیرتر بود پیش از تعذیب حقیقت
حال باز نمود و اقرار شروع کرد که ما هر دو باتفاق این
کار کردیم و آن یکی که جوان بود انکار میکرد بعد از آنکه متوجه
تعذیب او شدند باندک تعذیبی او نیز اقرار تفصیلی کرد چنانچه
تمام قیود مرعی بود و به قصاص رسیدند و دزدانی که در اول
منکر بودند و آخر باندک سیاستی که حاکم کرده حق ظاهر شده
و مال باز داده اند بسیارست از جمله در رجوع نیز چیزی از
کسی دزدیده بودند و در میان جمعی که متهم بودند شخصی بود که
تمام رمضان بقرائت قرآن مشغول بود فقیر را در خاطر بود
که از وی مثل این صورت صادر نشده باشد و در این باب رقعه
بعسسان نوشت که او را تعذیب نکنند تا رقعه رسیدن ظا هر
شده بود که این کار او کرده و اکثر آنچه دزدیده بود باز پس
آورده و سپرده غرض از تمهید این مقدمات آنکه حکم دیوان
مظالم حکم شرعیست و بر سلطان واجبست که خود متصدی
آن شود چنانچه بعض خلفا کرده اند یا آنکه رجوع بیکی از
امراء صاحب سیاست عادل کنند و اگر در این باب تهاون نماید بی‌طمع

آن باشد و هر کس که گوید که این نوع حکم مشروع نیست ناشروع
گفته باشد و نسبت اکابر ائمه بخطا کرده باشد و مستحق
تعزیر بلیغ باشد بلکه خطر کفر چه بطریقی که سابقا
مذکور شد این نوع حکم از حضرت رسالت پناه علیه شرایف
صلوات الله و خلفا و ائمه منقولست و بثبوت رسیده
پس طعن در آن موجب کفر باشد نعوذ بالله من الکفر والطغیان
پس لایق آنست که حضرت سلطنت شعاری بنفس نفیس
خود تحقیق احکام دیوان مظالم بفرماید و بی پروایی را
دخل ندهد و بحوالت بدیگران اکتفا ننماید که در روز
قیامت سوال از آن حضرت خواهد بود و حوالت بدیگران
عذر نمیشود و این احکام را که محض حکم شرعست بعمل آورد
و آن را مطموس نسازد و بعضی ائمه کشف و تحقیق گفته اند
که مهدی موعود مثال احکام بنیان خواهد نهاد والله
الموفق للخیر والسداد . اللهم وفقه و سایر ولاة
الاسلام لاجراء الاحکام و نظم مصالح الانام بحق محمد
علیه و علی سایر الانبیاء و آل کل الصلوة
والسلام والحمد لله رب العالمین
والعاقبة للمتقین
ولا عدوان الا علی

طلسم عظیم [illegible]



٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣		٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

١٦